

زندگی در جامعه‌ای سریع‌التغییر: حرکت به سوی بلوغ

فرزاد ارباب

بسیار مسرور از آنم که در کنفرانسی حضور می‌یابم که به نحو چشمگیری در توسعه آموزشی در آلبانی مؤثر خواهد بود. فوق‌العاده مفتخرم که برای چنین جمع متشخصی از مسئولین علاقمند و دلسوز تعلیم و تربیت صحبت خواهم کرد. در طی جلسات صبح این کنفرانس، دو مجموعه سخنرانی ایراد خواهد شد. مجموعه اول، شامل سه سخنرانی، به بررسی موضوعی در رابطه با نفس اخلاقیات و معنویات خواهد پرداخت. مجموعه دوم به تعلیم و تربیت مربوط خواهد بود. امید چنان داریم که سخنرانی‌های صبح پاسخگویی بسیاری از سؤالات باشد و دیدگاه‌هایی را عرضه نماید که زمینه‌ای برای مباحث و مذاکرات بعد از ظهر را فراهم آورد.

ماهیت اولین سخنرانی در مورد اخلاقیات و معنویات بسیار کلی خواهد بود. مسأله‌ای که سعی می‌کنم به آن بپردازم این است که چرا در این برهه از تاریخ ما باید چنین نیاز مبرمی به جستجوی فرایند جدیدی از تعلیم و تربیت اخلاقی را احساس کنیم. در مورد آلبانی، چرا کافی نیست که در نگاهی به گذشته همان برنامه‌های آموزش اخلاقی را که پنجاه سال قبل عرضه می‌شد مد نظر قرار داده و شاید با افزودن بعضی روش‌های نوین و مفاهیم بدیع آموزشی مورد استفاده قرار دهیم؟ در تلاش برای جواب به این سؤال، به بررسی بعضی از ویژگی‌های شخصیت اخلاقی می‌پردازم که فرایند تربیت اخلاقی باید به شکل دادن آن کمک کند. دو تن از همکاران در سخنرانی‌هایی که فردا ایراد خواهند نمود این بررسی را بیشتر شرح و بسط خواهند داد؛ یکی از آنها "قابلیت‌های اخلاقی" است و دیگری "صفات روحانی" است.

ویژگی بسیار جالب و چشمگیر زمان ما سرعت زیاد و فزاینده تحولات و تغییرات است. عظمت و سرعت تحولاتی که نوع بشر در یک قرن و نیم گذشته متحمل شده در تاریخ ما بی‌سابقه است. در هر زمینه‌ای از مجهودات بشری دانش نوین به میزان زیادی در حال تولید است و آنچه که در گذشته معمول بود یکی بعد از دیگری مردود شمرده می‌شود. در این نقطه از تاریخ، احادی احتمالاً نمی‌تواند انکار کند که جامعه، از کلیه جنبه‌ها - اعم از اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دینی و فرهنگی - دستخوش جریان تحوّل بنیادی می‌گردد.

در این یک قرن و نیم گذشته، هر کشور و منطقه‌ای از جهان شاهد از بین رفتن ساختارهای کهن در اثر اصلاحات یا انقلاب ریشه‌ای و بنیادی بوده است. آرمان‌هایی که انگیزه این مساعی سنجیده، و گاهی شدید و خشن، برای متحوّل ساختن جامعه بوده، فوق‌العاده شریف و قابل تحسین است.

معهدا، این واقعیتی تاریخی است که این مجهودات، روی هم رفته، نتوانسته این حس هدفمندی، ارزشها و معیارهای رفتاری را که برای ایجاد جامعه‌ای جدید ضروری است، پدید آورد. در نتیجه، چندین دهه است که عالم انسانی در حالت بحرانی به سر برده؛ بحرانی که به نظر می‌رسد هر روز عمیق‌تر از روز قبل می‌شود. البته در بحبوحه کل این بحران، غالباً ندای سنت‌گرایان را می‌شنویم؛ یعنی کسانی که در مورد گذشته ایام به خیال‌پردازی مبادرت می‌کنند و ما را به بازگشت به روش‌های قدیم تشویق و ترغیب می‌نمایند. اما واقعیت این است که رجوع به معیارهای گذشته امکان‌پذیر نیست، زیرا قوایی که در طی این دوران آزاد شده فرایند تحوّل را به حرکت در آورده‌اند که به وضوح غیر قابل برگشت است. استنتاج اجتناب‌ناپذیری که در بررسی تاریخ نوین به آن می‌رسیم این است که مجموعه قوانین اخلاقی قدیم و نظام‌های اعتقادی کهن در مواجهه با معضلات عصر تحوّل عدم کفایت خود را ثابت کرده‌اند. بنابراین، موقعی که به بررسی عناصر چارچوب برای فرایند جدید تربیت اخلاقی می‌پردازیم، بعضی از اولین سؤالاتی که باید از خود پرسیم این است: ماهیت تحوّل بزرگی که در جامعه بشری در شرف روی دادن است، چیست؟ مفاهیم اساسی که می‌توانند به ما کمک کنند که به اهمیت زمانی که در آن زندگی می‌کنیم پی ببریم، چیست؟ بعضی از قوای عظیمی که در این مرحله حسّاس از تکامل بشری درون جامعه فعالیت می‌کنند کدامند؟

بدیهی است، در این موقعیت نمی‌توان به تفصیل نظریه تاریخ را مورد بحث و بررسی قرار داد، اما مايلم چند دیدگاه را بیان کنم که به بررسی‌های ما در چند روز آینده کمک خواهد کرد. در طی چرخه حیات آدمی، فرد از مراحل نوزادی، کودکی، نوجوانی، می‌گذرد و سپس به بزرگسالی منتقل می‌شود. اگر بپذیریم که عالم انسانی نیز، در حیات جمعی خود، از مراحل مشابهی عبور می‌کند، و ما در زمانی زندگی می‌کنیم که نوع بشر از کودکی خود خارج شده و در آستانه بلوغ قرار گرفته، در این صورت معنای زمان خود را با وضوح بیشتری درک خواهیم کرد. در این حالت، ناآرامی و تلاطمی را که امروزه در جامعه شیوع دارد، به عنوان خصلت نوجوانی، که عصر انتقال است، می‌توان مشاهده نمود. البته، شروع بلوغ، قابلیت‌های جدیدی را با خود به ارمغان می‌آورد و نیازهای جدیدی را هم مطرح می‌سازد، که نگرش‌ها، افکار و عادات کودکی دیگر برای آن کافی نیست. معضلی که اینک عالم انسانی با آن مواجه است پشت سر گذاشتن راه و روش‌های دوران جوانی و ایجاد صفات و قابلیت‌هایی است که پاسخگویی به نیازهای عصری جدید را میسر خواهد ساخت.

و اما در مورد قوایی که در این برهه از تاریخ باید به حساب آورد، اجازه دهید این نکته را مطرح کنم که آنها به دو فرایند موازی مربوط می‌شوند. يك فرایند اساساً مخرب است، در حالی که دیگری سازنده است. عملکرد فرایند مخرب در پدیده‌هایی چون افزایش بی‌سابقه ملّی‌گرایی و خصومت نژادی،

گسترش تروریسم و خشونت، فروپاشی خانواده‌ها و تحلیل و تباهی روابط بشري، علائم دائم‌التزاید سوءظن و ترس، و شور و اشتیاق تمام نشدني به کارهاي بیهوده و بی‌حاصل و لذت‌هاي نابجا و نامناسب به وضوح دیده می‌شود. قوایی که این فرایند مخرب را همراهی می‌کنند، اگرچه منفي و غالباً نابودکننده است، اما معمولاً موانعی را از بین می‌برد که سد راه نوع بشر در حرکت به سوی بلوغ است. در رابطه با این نکته اجازه دهید فقره‌ای را که بسیار به آن علاقه دارم برایتان نقل نمایم:

"هرگاه مرام‌هاي متداول و مؤسّسات دیرینه و مفاهیم اجتماعی و عقائد مذهبی نتواند رفاه و سعادت قاطبه نوع انسان را ترویج نماید و هرگاه نتواند به رفع حوائج و نیازهاي بشري، که پیوسته به سوی تکامل متحرک است، پردازد، چه بهتر که آنها را به يك سو افکنیم و به طاق نسیانشان اندازیم و از زمره عقائد متروکشان شمريم. زیرا جهان محکوم به قانون کون و فساد است؛ لهذا آن قواعد و عقائد نیز از تغییر و تبدیل و کون و فساد، که دامن همه را می‌گیرد، مستثني نیست. از این گذشته، هر قانونی و هر مکتب سیاسی و اقتصادی فقط برای آن خلق شده که حافظ منافع بشري من حیث المجموع باشد و برای آن نیست که بشر برای حفظ آنها فدا شود" (نظم جهانی بهائی، ص ۵۹/ پیام وعده صلح جهانی، ص ۱۴ [پایان بخش اول] با ترجمه‌ای متفاوت).

البته، فرایند مخربی که توصیف گردید، کاملاً مشهود است و آثار و نتایج آن هرروزه در جمیع نقاط مشاهده می‌گردد. اما مشاهده فرایند موازی دیگر، که خصلتی سازنده دارد، چندان ساده نیست. اما اگر رویدادهای سده گذشته را با ذهنی فارغ از نظریه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که، فی نفسه مخربند، مورد بررسی قرار دهیم، نسبت به عملکرد فرایند وسیع و نیرومند ائتلاف و سازندگی کاملاً متقاعد خواهیم شد. مراحل اولیه این فرایند متوالیاً موجد وحدت خانواده، قبیله، دولت‌شهر و کشور گردید. ویژگی بارز دوران فعلی تاریخ این است که فرایند سازنده عالی‌ترین ثمر خود را عرضه خواهد کرد: یعنی وحدت کل نژاد بشر در مدنیته جهانی.

این تمدن جهانی قرار نیست "شعله وطن‌پرستی سالم و خردمندانه را خاموش سازد"؛ قرار نیست "نظام خودمختاری ملی را از میان بردارد زیرا با آفت مرکزیت افراطی در اداره امور مخالف است".^۱ قصد ندارد "از تنوعات نژادی و آب و هوا و تاریخ و زبان و سنن و افکار و عادات موجود که سبب تمایز ملل و اقوام جهان است غفلت ورزد و سعی نماید محو و نابودشان سازد. بلکه ندایش دعوت به اعتناق و وفاداری"^۲ به ادعا برای

^۱ نظم جهانی بهائی، ص ۵۷

^۲ بیان حضرت ولی امرالله مندرج در صفحه ۲۶ وعده صلح جهانی

ایجاد جهانی متحد است. این تمدن "از طرفی مرکزیت یافتن افراطی را مردود می‌شمارد و از طرف دیگر از هر کوششی برای یکسان و یکنواخت ساختن جهان امتناع می‌ورزد." بهترین مفهومی را که مد نظر دارد "وحدت در کثرت است".^۳ در ادامه مطلبی که قبلاً نقل کردم آمده است که این اصل وحدت عالم انسانی

صرفاً منبعث از اظهار احساساتی ناسنجیده و بیان امیدي مبهم و نارسا نیست و نباید آن را منحصرأ ناشی از آرزوی احیاء روح اخوت بشري و خیرخواهی بین مردم انگاشت و هدفش را فقط در این دانست که بین افراد بشر و ملل و اقوام تعاون و تعاضدي حاصل گردد. بلکه مقصدش بسیار برتر و دعوی اش بسیار عظیم‌تر از آن است که حتی پیامبران پیشین مجاز به بیانش بوده‌اند. پیامش فقط متوجه افراد نیست؛ بلکه به روابط ضروری‌ای نیز مربوط می‌شود که ممالک و ملل را به هم پیوند می‌دهد و عضو یک خانواده بشري می‌نماید و چنان نیست که فقط مرامی را اعلان کرده باشد، بلکه با تشکیلات و مؤسساتی همراه و پیوسته است که آن تشکیلات حقیقت ذاتی اصل وحدت عالم انسانی را تجسم می‌بخشد و صحت و اعتبارش را نمایان و تأثیر و نفوذش را جاودان می‌کند؛ و نیز مستلزم آن است که در بنیان جامعه کنونی تغییراتی حیاتی (ارگانیک) صورت پذیرد که شبهش را چشم عالم ندیده است.^۴

حال، با در نظر داشتن این دیدگاه‌ها، آنچه را که می‌توان به عنوان اولین مفهوم اساسی چارچوب تعلیم و تربیت اخلاقی مد نظر قرار داد که در طی دو روز آینده می‌خواهیم مورد بررسی قرار دهیم، بیان می‌کنم. در بحبوحه عبور عالم انسانی و ورودش به بلوغ و جهت ظهور مدنیت جهانی که در برگیرنده اصل وحدت در کثرت می‌باشد، فرایند جدید تعلیم و تربیت اخلاقی باید به وجود آید. افرادی که توسط این فرایند تحت تعلیم و تربیت قرار می‌گیرند باید از دیدی واضح و روشن نسبت به نیازهای عصر بلوغ برخوردار گردند و مشارکت در ایجاد تحول در جامعه امروز را یاد بگیرند. هدف آنها باید مستمراً چنان باشد که فضائل ذاتی در نوع بشر را به طور کامل ابراز دارند و ترك نقائص و معایب گویند، و عادات مضره و تمایلات موروثی از محیط خود را بالمره کنار گذارند. با این همه باید از خصلت‌های بی‌مثیل و تأثیرات ملت و کشور خود آگاه باشند و خود را وقف پیشرفت و غنا بخشیدن به فرهنگ خویش کنند. مهم‌تر از همه، باید قوای خود را وقف فرایندهایی کنند که قوای منفي تضعیف‌کننده مبانی وجود بشري را خنثی سازد و خود را با قوایی که نوع بشر را به سوی تحقق سرنوشتش رهنمون می‌سازد هماهنگ نمایند.

^۳ همان مأخذ، ص ۲۷

^۴ نظم جهانی بهائی، ص ۶۰-۵۹

مفهوم دوم، که برای چارچوب تعلیم و تربیت اخلاقی اهمیت اساسی دارد، برای آن که در دوران انتقال به نحو مؤثر عمل کنیم، این است که شخصیت اخلاقی که در اینجا در نظر مجسم می‌کنیم، باید از حس قوی هدفمندی برخوردار باشد. خوبی، که به مفهومی انفعالی تعریف می‌شود - که هرکسی به کار خود پردازد و ضروری به کسی نرساند؛ تعریفی که در سراسر تاریخ فقط ظلم و ستم را تسهیل کرده است - برای زمان ما کافی نیست. اما این هم کافی نیست که بگوییم شخصیت اخلاقی باید هدفمند باشد. ماهیت این هدفمندی باید در فرایند تعلیم و تربیت اخلاقی به دقت مورد تحقیق و تدقیق قرار گیرد. در بدایت، مایلیم این نکته را مطرح نمایم که هدف اخلاقی فرد فعال باید ضرورتاً دو جنبه داشته باشد که به طور هم‌زمان در جهت توسعه امکانات گسترده فرد، از جمله فضائل و صفاتی که نوع انسان را متمایز می‌سازد و نیز استعدادها و ویژگی‌هایی که از جمله مواهب بی‌ظنیر و منحصر به فرد او محسوب می‌گردد، هدایت شود. در سطح اجتماعی، با وقف خود به ترویج رفاه کل نوع بشر به ظهور می‌رسد. این جنبه‌های حس هدفمندی دوجبهی اساساً انفکاک‌ناپذیرند، زیرا معیارها و رفتار شخص محیط را شکل می‌دهد، و به نوبه خود به وسیله ساختارها و فرایندهای اجتماعی شکل می‌گیرد.

نمی‌توانیم قلب انسان را از محیط اطراف جدا سازیم و بگوییم وقتی یکی از این دو اصلاح گردد همه چیز اصلاح خواهد شد. انسان جزء جدائی‌ناپذیر عالم است. حیات باطنی‌اش به محیط شکل می‌دهد و بنفسه عمیقاً متأثر از آن است. هر یک بر دیگری اثر می‌گذارد و هر تحول دائمی در حیات انسان نتیجه این تعامل متقابل است. (ترجمه - مکتوب ۱۷ فوریه ۱۹۳۳ از طرف حضرت ولی امرالله)

بنابراین، آنچه که ضروری و اساسی است آن که ما باید از ارتباط متقابل بین رشد فردی و تحول طبیعی در ساختار اجتماعی عمیقاً آگاه باشیم. نمی‌توانیم فضیلت‌ها و استعدادها را در عزلت و جدا از دیگران بسط و توسعه دهیم، بلکه فقط از طریق سعی و فعالیت به نفع دیگران است که قادر به این کار هستیم. عبادت بی‌حاصل و عزلت طولانی از جامعه، که بعضی از فلسفه‌های گذشته مدافع آن بودند، نه سبب پیشرفت و ترقی فردی است و نه به تقدّم و پیشرفت عالم انسانی کمک می‌کند. نفوسی که حس هدفمندی آنها تنها بر رشد و تکامل استعدادهای بالقوه خود آنها متمرکز باشد طولی نمی‌کشد که واقع بینی و عینیت‌گرایی خود را از دست می‌دهند؛ بدون تعاملات خارجی و اهداف اجتماعی، چگونه می‌توان پیشرفت و رشد خویش را مورد قضاوت قرار داد و ترقی خود را اندازه گرفت؟ اخلاقیاتی که تنها متمرکز بر خود انسان باشد به اشکال ظریفی از خودخواهی و خودپرستی - ترکیبی از گناه، خود محق بینی و از خود راضی بودن - منجر می‌گردد.

برعکس، حس هدفمندی که انگیزه‌اش فقط میل به متحول ساختن جامعه باشد، ابداً توجّهی به نیاز به رشد و تحول شخصی نداشته باشد، به سهولت از مسیر منحرف می‌گردد. شخصی که جامعه را به خاطر هراسناک‌های مقصّر می‌داند و اهمیت مسئولیت شخصی را ندیده می‌گیرد احترام و شفقت نسبت به دیگران را از دست می‌دهد و مستعدّ مبادرت به ظلم و ستم می‌گردد. تحولات اخیر در بسیاری از کشورها به ما نشان می‌دهد که تحول اجتماعی وقتی از میل به تحول شخصیت خود شخص منفک گردد، چقدر بدون استحکام و شکننده است.

حال، با پذیرفتن این واقعیت که فرایند جدید تعلیم و تربیت اخلاقی باید از محدودیت‌های فردگرایی بی‌قید و بند و جمع‌گرایی خفقان‌آور فراتر رود، و قوای فرد را به سوی رویکردی تکمیلی و متعادل به هدف دوگانه تحول شخصی و جمعی هدایت نماید، به این سؤال می‌رسیم که هدف اخلاقی را چگونه هدایت نماییم و آن را از تأثیرات تحریف‌کننده قوای نفي که در این عصر انتقال بسیار زیاد است حفظ و حراست کنیم. فی‌المثل، همه می‌دانیم منافع شخصی یا گروهی را چقدر آسان می‌توان در هیئت اخلاقیات پنهان کرد. تجربه به ما این نکته را نیز آموخته است که آرمانگرایی و برآشتگی در مقابل مصائب و بلاها به تنهایی مبانی کافی جهت اقدام اخلاقی به حساب نمی‌آید. حس هدفمندی که باید با فرایند تعلیم و تربیت اخلاقی توسعه یابد، باید توسط قوا و اعتقاداتی شکل گیرد بر جهت‌گیری اخلاقی تأثیرگذار و آن را از تحریف و هرزرفتن صیانت نماید.

قوای اساسی که برای شکل بخشیدن به حس هدفمندی فرد لازم است انجذاب به جمال و اشتیاق به کسب معرفت است. انجذاب به جمال جهت صحیح به هدفمندی می‌بخشد. جمال و کمال به موازین و انوار هدایت‌بخشی تبدیل می‌شوند که شخص به وسیله آنها قادر است در مورد رفتار خویشتن به قضاوت بپردازد. در يك سطح، این انجذاب در عشق به عظمت و تنوع طبیعت، در شکل دادن به جمال از طریق هنرهای تجسمی، موسیقی و صنایع دستی، و در لذت از مشاهده اثار این مجهودات خلاق و سازنده نمایان می‌شود. در واکنش شخص به زیبایی يك نظریه و عقیده، به شکوه نظریه‌ای علمی، در کمال ویژگی و خصلت مطلوب در هم‌نوعان نیز مشهود است. در سطح دیگر، انجذاب به جمال زیربنای تحقیق و تفحص شخص برای یافتن نظم و معنا در عالم وجود می‌گردد، که شامل اشتیاق و کشش به سوی نظم در روابط اجتماعی می‌شود.

از طرف دیگر، میل ذاتی ما به علم و معرفت، ما را به سوی درک اسرار عالم وجود و پدیده‌های گوناگون لانه‌ای آن، اعم از مرئی یا غیرمرئی، سوق می‌دهد. همچنین ما را به سوی درک اسرار باطنی خود ما نیز رهنمون می‌سازد. وقتی تحت هدایت دیدگاه جمال و کمال قرار بگیریم، و شوق کسب علم و معرفت ما را برانگیزد، در هیافت خود به زندگی، متحرّی حقیقت و جستجوگر واقعیت خواهیم شد.

حال، اگر تحرّی حقیقت قرار باشد هدفمندی دوگانه ما را هدایت نماید ضروراً باید مبتنی بر برداشتی صحیح از ماهیت انسان باشد. مسلماً مبالغه‌آمیز نخواهد بود اگر بگوییم که بخش عمده‌ای از بحران و آشفتگی زمان ما منبعث از برداشت‌های اشتباه از ماهیت انسان است که ما از عصر طفولیت عالم انسانی به ارث برده‌ایم. مفهوم نامعقول گناه اولیه، مفهومی به همان اندازه نامعقول که انسان کامل است و فقط يك قدم تا خدا شدن فاصله دارد، مفهوم انسان به عنوان صرفاً حیوانی فوق‌العاده پیشرفته‌تر، مفهوم انسان به عنوان عنصری آزاد که باید آنچه را که تمایلات پستش به او حکم می‌کند پیروی نماید، مفهوم انسان به عنوان جزئی از نظام و تشکیلات دولت؛ اینها ثمره تصورات و تخیلات فلاسفه و متفکران عصر طفولیت و مبتنی بر شواهد ناکافی تاریخی و روحانی است. آنچه که مسلم و به سهولت قابل مشاهده می‌باشد این است که ماهیت انسان دارای دو وجه است؛ مادی و روحانی. ماهیت مادی انسان محصول تکامل جسمانی و هدف اساسی آن بقای نفس است. اگرچه وجود این ماهیت عنصری در این عالم لازم است، اما گرازه داده شود که بر وجدان او حاکم گردد، او را به سوی اعمال بی‌عدالتی، ظلم و ستم، و نفس‌پرستی و خودستایی سوق می‌دهد. از طرف دیگر، ماهیت روحانی انسان دارای خصلت‌هایی مانند محبت، رحمت، مهربانی، سخاوت و عدالت است. فرد با تقویت ماهیت روحانی خود و سلطه بخشیدن آن بر وجود خویشتن به مقام و منزلت واقعی خویش دست می‌یابد.

تا اینجا مطلب، گفتیم که انجذاب به جمال و شور و شوق کسب علم و معرفت قوای اساسی هستند که باید هدفمندی اخلاقی را شکل دهند. همچنین این نکته را مطرح نمودیم که رهیافت ما به سوی زندگی، اگر به نحوی صحیح تحت هدایت این قوا باشد، رهیافت متحرّیان حقیقت خواهد شد نه مقلد دیگران؛ اما این تحرّی حقیقت باید با درک صحیح از ماهیت انسان انجام شود. وقتی که این کار انجام شود، یکی از اولین ثمراتی که از تحقیق خود برداشت می‌کنیم یقین به این نکته است که انسان شریف آفریده شده است. وقتی کاملاً به این موضوع یقین نمودیم، قوای ما برای متحوّل ساختن شخصیت ما و تأثیر گذاشتن بر تحوّل جامعه چند برابر می‌شود. آنچه که فوق‌العاده اهمیت دارد این است که در پیگیری هدف خود، از وسائل نامطلوب و بی‌ارزش جهت رسیدن به هدف و غلبه بر مسائل اجتناب نماییم، و روش‌ها و رویکردهایی را انتخاب کنیم که با این شرافت باطنی سازگار باشد. در دام آن مفهوم بسیار مضرّ و مخرب گرفتار نشویم که وسیله هدف را توجیه می‌کند؛ نظریه‌ای که سبب مصائب و بلاهای لاتحیصی و گسترده شده است.

ثمره دیگر تحرّی حقیقت ما آگاهی فزاینده نسبت به وحدت اساسی و طبیعی نوع بشر است. یقین یافتن به وحدت نوع بشر ما را به درک این واقعیت قادر می‌سازد که هر يك از ما بخشی از يك کلّ متشکل و سازمند هستیم و لطمه‌ای که به هر يك از ما وارد شود به کلّ وارد شده است. به خاطر می‌سپاریم که

زیربنای دستاوردهای ما فداکاریها و توفیقات نفوسی است که قبل از ما وجود داشتند و مجهودات هم‌نوعان ما از این دستاوردها حمایت می‌کند. یقین می‌یابیم که موفقیت خود ما در مساعدت به برقراری رفاه و سعادت دیگران نهفته است. در این صورت تلاش می‌کنیم فراتر از اختلافاتی حرکت کنیم که خصیصه روابط بین افراد و گروه‌ها در هر جامعه‌ای در سراسر تاریخ بوده است. عزم جزم ما دراز بین بردن بی‌عدالتی در جامعه و مبارزه با ظلم و تعصب ناشی از خشم و نفرت نخواهد بود. اقدامات ما متأثر از احساس محبت، اتفاق و مهربانی خواهد بود که فقط اعتقاد به وحدت عالم انسانی می‌تواند موجد آن باشد.

یکی دیگر از اثمار تحرّی بدون قید و بند حقیقت، ثمره‌ای که برای انسجام اخلاقی ضرورت تامّ دارد، دیدگاهی نسبت به وجود بشری است که وراي مقتضیات زندگی روزمره است. چنین دیدگاهی ما را قادر می‌سازد بین نتایج گذرا و پایدار تفاوت قائل شویم، و هدفمندی ما را به سوی آنچه که جاودانگی دارد رهنمون می‌سازد. درک واقعیات ابدی وجود به تعریف ماهیت سعادت حقیقت کمک می‌کند؛ متوجه می‌شویم که "عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علو فطرت و سموهت و وسعت معلومات و حلّ مشکلات است" (رساله مدنیه، ص ۳۰ / طبع آلمان، ص ۲۶).

در تلاش برای درک ماهیت این حسّ دوگانه هدفمندی اخلاقی، حدّ اقل یک سؤال دیگر وجود دارد که مایلیم توجهمان را به سوی آن معطوف داریم. هدفمندی که توسط قوا و اعتقاداتی مانند موارد مذکور در بالا شکل گرفته هدایت می‌شود، چگونه به منصفه ظهور می‌رسد. مایلیم به این مطلب اشاره داشته باشیم که تنها مسیر مشروع برای تجلّی چنین حسّ هدفمندی عبارت از خدمت به دیگران است - نه تسلط بر دیگران؛ نه بهره‌برداری از زندگی دیگران به نفع خود؛ بلکه خدمت به دیگران. بنابراین، در فرایند تعلیم و تربیت اخلاقی، برخورداری از این درک و برداشت بسیار حائز اهمیت است که کمال شخصیت فرد باید طبیعتاً در سعی و تلاش برای خدمت به دیگران مجال تجلّی پیدا کند و میل شخص به خدمت به دیگران باید در اصلاح شخصیت فرد تأثیرشدید بگذارد. به این طریق، انگیزه کمک در جهت اصلاح عالم از بیرون به شخص تحمیل نمی‌شود؛ بلکه از درون شخص نشأت می‌گیرد و به نحو تفکیک‌ناپذیری به فرصت‌هایی جهت رشد شخصی گره می‌خورد. کمک به دیگران و کمک به خود دو وجه یک فرایند واحد می‌گردد؛ خدمت سبب می‌شود ظهور و بروز استعدادهای بالقوه فردی با پیشرفت جامعه وحدت یابند و انسجام حسّ هدفمندی اخلاقی فرد تضمین شود.

علاوه بر مواضع مربوط به زمینه تاریخی فرایند جدید تعلیم و تربیت اخلاقی، و مسائل مربوط به تعریف هدفمندی اخلاقی و قوایی که آن را شکل می‌دهند، در تحقیق‌مان برای یافتن چارچوبی جهت فعالیت‌های تربیتی نیز باید روابط بین انسان و طبیعت، میان افراد و گروه‌ها، داخل خانواده، و بین فرد و

مؤسّسات اجتماعي را مجدّداً مورد بررسی قرار دهیم. مشاهدات ما از شرایط جهان پیرامون ما ممکن است هیچ تردیدی به جای نگذارد که نحوه نگاه به برداشت‌های قدیمی از این روابط و درک این ما از آنها، برخی را از هم پاشیده، و برخی دیگر را بی‌معنی ساخته است. از قضای روزگار، بسیاری از این تحریف‌ها به نظر می‌رسد ناشی از پیشرفت مادی باشد که فی‌نفسه مطلوب است. مشکل این است که مدنیت مادی باید به موازات مدنیت روحانی پیش برود. چند قرن گذشته شاهد پیشرفت تمدن مادی و انحطاط مدنیت روحانی بوده است. آشفته‌گی و بحرانی که امروزه اساساً در روابط بشری وجود دارد صرفاً علائم ورشکستگی روحانی جامعه مدرن است.

در حالی که در این سطح بررسی کلی به بحث تفصیلی در مورد تحولاتی که باید در برداشت از روابط ضروری بشری صورت گیرد نیازی نیست، اما بیان چند مثال می‌تواند مفید باشد. بحران فزاینده زیست‌محیطی بدون ادنی تردیدی ثابت می‌کند که انسان نمی‌تواند در رابطه با محیط زیست طبیعی به اقدامات خود به عنوان متجاوز و غارتگر ادامه دهد. ما باید مصرف‌کنندگان و محافظان منابع کره زمین بشویم. باید بفهمیم که طبیعت در تعادلی پویا قرار دارد و این که وابستگی به یکدیگر، روابط متقابل، و همکاری قوانینی هستند که بر عالم وجود حاکمند. ما باید به درک این نکته واصل گردیم که، درون این شبکه پایان‌ناپذیر روابط، تنوع و گوناگونی بسیار ضروری است، و باید یاد بگیریم که زیبایی تنوع را مورد تحسین و تمجید قرار دهیم. نگرش انسان به حیات دیگر نباید برای استثمار باشد؛ چه انسانها چه طبیعت. رابطه ما با طبیعت را حرص و آز نمی‌تواند شکل بخشد، اعم از آن که این حرص و آز فردی یا خصیصه کل مردم یا ملت باشد. انسان باید طرز تلقی متکبرانانه و آمیخته به نخوت را که در این دهه‌های صنعتی شدن سریع خصیصه تعاملات جامعه با طبیعت بوده بالمره ترک کند و با تواضع و دقتی به مراتب افزونتر به پیشرفت ناظر باشیم. اگر به این ترتیب نظر کنیم، تردیدی نمی‌توان داشت که تحوّل عمیق در رابطه بین انسان و طبیعت موضوعی اساساً اخلاقی است، و مواضع پیرامون آن را باید در چارچوب فرایند جدید تعلیم و تربیت اخلاقی مورد بررسی قرار داد.

تحوّل عمیق دیگری که با عبور عالم انسانی از طفولیت به بلوغ باید رخ دهد در رابطه بین افراد و گروه‌ها است. جوامع در کلیه نقاط عالم تحت نفوذ رابطه سلطه و سیطره هستند؛ یعنی سلطه یک فرد بر دیگری؛ یک نژاد بر نژاد دیگر، یا یک جنس [جنس زن و مرد] بر جنس دیگر. این روابط سلطه، البته، ماهیتاً بسیار خشن است؛ اعم از آن که این خشونت به طرق عنصری نشان داده شود یا در جامعه مشروعیت و قانونی بودن و آداب و عادات پنهان گردد. خشونت ذاتی در سلطه این روابط را برای متجاوز و نیز قربانی مصیبت بار می‌سازد. از لحاظی، هر دو طرف فاعل و مفعول روابطی از این قبیل، قربانی خشونت هستند.

رابطه سُلطه ما که به هیچ طبقه، نژاد یا ملّتی محدود نمی‌شود، بین زنان و مردان برقرار است. اکثر مردم از اثرات این رابطه گریزی ندارند زیرا از اوان نوزادی آن را شروع کرده‌اند. کودک در حال رشد، که در جوی از تعصب علیه زنان در خانواده خود زندگی می‌کند، عادات سُلطه و سیطره را می‌آموزد و این عادات را به تعلیم و تربیت، محل کار، فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی، و نهایتاً به کلیه ساختارهای اجتماعی منتقل می‌نماید.

بنابراین، استنباط از روابط گروه و فرد که به عصر بلوغ عالم انسانی مربوط می‌شود، باید سُلطه را نفی و طرد کند. فرایند تعلیم و تربیت اخلاقی که قرار است به عالم انسانی کمک کند که به بزرگسالی برسد باید در هر فردی میل به حصول رضایت را پرورش دهد - نه آن که با طلب قدرت و سُلطه بر دیگران، بلکه با خدمت به دیگران حاصل شود. رضایت نفس باید از مشاهده مواهب و استعدادها بالقوه دیگران و توسعه آنها نشأت گیرد نه از تحمیل سلايق و امیال شخصی بر سایرین.

لذا، تحوّل عمیق دیگری باید در ساختارهای خانوادگی کلیه جوامع عالم رخ دهد. یکی از مخرب‌ترین تأثیرات قوای اضمحلال و تلاشی در زمان ما تضعیف پیوندهای خانوادگی بوده است. خانواده نهاد بنیادی مدنیت انسانی است. اولین محیطی است که هر کودکی در آن شروع به ایجاد ساختارهای اخلاقی و تشکیل الگوهای رفتاری می‌کند. اما در اینجا نیز، به استنباط جدیدی از روابط خانوادگی احتیاج است که جوابگوی نیازها و مقتضیات عصر بلوغ باشد. فی‌المثل، تداوم بخشیدن به الگویی از خانواده که مرد در آن مسلط بر زن باشد ابداً مطلوب نیست. برداشت‌هایی که وفاداری خانوادگی را بالاتر از هر چیز دیگری قرار می‌دهد، و به این ترتیب مانع از توسعه وفاداری به کلّ نوع بشر می‌گردد، دیگر قابل قبول نیست. پیوندهای محکم و سالم خانوادگی لازم است تا خانواده به واحد اساسی و حیاتی جامعه تبدیل گردد. خانواده، به عنوان عنصر اصلی جامعه، باید طبق قوانین تقدیس و تنزیه تحت تعلیم و تربیت قرار گیرد تا اولین محیطی بشود که شرافت، صداقت، حرمت، سخاوت، محبّت، وحدت، و عدالت را هر یک از آحاد بشر در آن بیاموزند.

بالاخره، روابط بین فرد و نهادهای اجتماعی باید به طریقی کاملاً متفاوت با آنچه که در سراسر دوران طفولیت عالم انسانی مرسوم بوده، مفهوم‌سازی شود. از لحاظ سنتی، افراد و نهادها در وضعیت ناسالم تنش زیسته‌اند؛ فرد همیشه سعی کرده از آزادی بیشتر و بیشتری برخوردار گردد، و نهادها سعی کرده‌اند، همیشه، البته تحت عنوان خیر عموم، میزان بیشتری از سیطره و کنترل را اعمال نمایند. این تنش اکنون باید جای خود را به روابط متقابل و میل به خدمت بدهد. نهادهای عصر جدید را نمی‌توان به عنوان ابزاری در خدمت امیال گروهی از مردم یا به عنوان ساز و کارهایی برای کنترل جماعت آدمیان

ایجاد کرد. رسالت هر نهادی را باید، به نحوی، به عنوان مسیری تعیین نمود که از طریق آن استعدادها، توانایی‌ها، و قوای جمعی مردم در جهت خدمت به جامعه به ظهور و بروز برسد.

البته، این تحوّل مهمّ در رسالت نهادهای اجتماعی تلویحاً به تغییری مشابه در نگرش‌های افراد به جامعه و نهادهایش دلالت دارد. آنچه که بسیار اهمیت دارد درک صحیح و واقعی از مفهوم آزادی است. میل به آزادی بالاترین قوی از نیرومندترین قوایی است که در درون افراد و درون جوامع فعال است و مطمئناً، عبور از طفولیت به بلوغ به معنای ساخت جامعه‌ای است که اصل آزادی را تجسّم بخشد. اما صرفاً با شعار و وعده‌های توخالی نمی‌توان به موضوع آزادی پرداخت. ماهیت آزادی حقیقی چیست؟ از چه چیزی باید آزاد شد؟ زنجیرهایی که ما را مقید می‌سازند و آزادی را از ما می‌گیرند کدامند؟ منابع قوایی که ما را به بندگی و بردگی می‌کشند چه هستند؟ منشأ قوایی که می‌توانند ما را به آزادی پایدار برسانند چیست؟

یک بار دیگر، واضح می‌شود که بسیاری از سؤالات اساسی که در سازماندهی نهادهای جامعه‌ای جدید با آن مواجه می‌شویم، اعم از این که این نهادها و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی باشند یا فرهنگی، اساساً مسائل اخلاقی هستند. این ما را به این واقعیت باز می‌گرداند که هدفمندی اخلاقی که در ابتدا تعریف کردیم باید مسلماً دوجبهی باشد. چارچوبی که ما برای تعلیم و تربیت اخلاقی خود طالب آن هستیم عبارت از چارچوبی برای تحوّل موازی شخصیت فردی و ساختارهای اجتماعی است.